

نگاهی گذرا بر کتاب آشنای بیگانه

آشنای بیگانه

روستا باختری

ناشر: انجمن نویسندگان افغانستان

چاپ اول: ۱۳۷۰

به کوشش جلال نورانی

روستا باختری، یکی از معدود چهره‌هایی است که تاکنون پرچم ادبیات داستانی را در داخل کشور به دوش کشیده است. گزیده داستانهای ایشان، آشنای بیگانه، هر چند تعداد کمی از کارهایش را دربر گرفته، ولی همین تعداد اندک نمونه روشنی است بر اینکه نویسنده این داستانها از ذوق ذاتی و قریحه هنری برخوردار است؛ و هم دلیلی است بر مطرح بودن او به عنوان نویسنده توانا، نویسنده‌ای که پس از سالهای زیاد، هنوز جای خالی‌اش احساس می‌شود:

«روستا باختری، این نویسنده توانا و صمیمی، نزدیک ده سال است که در مهاجرت به سر می‌برد. در سالهای قبل از تحول هفت‌ثور، داستانهای زیادی از روستا باختری در مطبوعات کشور به چاپ رسیده است و داستانهای دنباله‌دار رادیویی او را همه به خاطر دارند... به امید روزی که باختری عزیز را در میان خود داشته باشیم...»

تمام ده داستان این مجموعه از نثر روان و پخته‌ای برخوردار است و گاهی آنچنان شیرین می‌شود که حالت شعر منشور به خود گرفته، تصویر شاعرانه خلق می‌کند:

«شب از نیمه می‌گذشت. تاریکی بر پله‌های خانه بهنام چنگ زده بود...» از این گونه تصویرهای خوب، در این مجموعه کم نیستند.

کلمات، با وسواس زیادی به کار رفته است. هر کلمه حامل باری است که نویسنده به دوش آنها گذاشته است. جمله‌ها

هم با فضای کلی داستانها همخوانی دارند. هر وقت فضای خسته کننده‌ای ارائه می‌شود، جمله‌ها هم خسته کننده و نفسگیر می‌شوند. هر وقت رویداد داستانها سرعت می‌گیرند، جمله‌ها هم بریده‌بریده و کوتاه می‌گردند، که البته این ویژگی امتیاز خوبی است برای آشنای بیگانه؛ چون تا جایی که ما، خسته و گریخته با آثار نویسندگان داخل کشور محشوریم، این هماهنگی کمتر رعایت می‌شود و اغلب با جمله‌های بلندی سروکار داریم.

از لحاظ شخصیت‌پردازی بیرونی هم نویسنده این مجموعه دست توانایی دارد؛ به طوری که خواننده به راحتی می‌تواند چهره شخصیت‌های داستان را در ذهن خود مجسم کند.

هر چند داستانهای این مجموعه تحت عنوان بیگانه‌ای به چاپ رسیده است، اما به نظر می‌رسد که زمان تکوین داستانها بسیار متفاوت از هم بوده و تحت تأثیر حال و هواهای گوناگون نوشته شده‌اند.

بر همین اساس می‌شود زمان نگارش این داستانها را به دو دوره از زندگی نویسنده مربوط دانست و داستانها را هم بر دو بخش تقسیم کرد:

بخش اول داستانها، که عمدتاً قسمت اول این مجموعه را تشکیل می‌دهد، تحت تأثیر حال و هوای روشنفکرانه‌ای نوشته شده‌اند؛ نویسنده سعی می‌کند زندگی را به تمسخر بگیرد و طبعاً کسانی را که در لجن زندگی می‌لولند، به استهزا می‌گیرد. شخصیت‌هایی را انتخاب می‌کند که تمام همشان زندگی کردن است. منشی مرنسیه، همیشگی‌اش را خفه می‌کند تا کارش را از دست ندهد. چینی در تمام مسیر گورستان گریه می‌کند تا دل صاحب عزا را به دست آورده، مقداری پول به جیب بزند.

نجیب‌زاده‌ای شب و روز قمار می‌کند تا بر امکانات زندگی‌اش بیفزاید. اما در هر حال، چون زندگی چیزی بی‌معنی است، پس به آدمهایی که بی‌معنی‌تر از اوست، پشت می‌کند و پولی را که می‌بایست به چینی داده می‌شد، کس دیگری مالک می‌شود. نجیب‌زاده با افلاس و ورشکستگی دست و پنجه نرم می‌کند و منشی قاتل هم معلوم نیست که دوباره کارش را باز یابد. در این میان، نویسنده از دور پوزخند می‌زند.

دسته دوم از داستانها، این‌گونه نیستند. نویسنده، آن قیافه روشنفکر مآبانه فرو رفته در مکتب اگرستانسیالیسم را ندارد، بلکه به زندگی برمی‌گردد، در میان مردمش قرار می‌گیرد، دردها و مصیبت‌های وارده بر مردمش را حس می‌کند. زندگی را واقعیتی می‌بیند شیرین. اما احساس می‌کند عوامل دیگری هستند که به کام زندگی زهر می‌ریزند. تمام تلاشش را به کار می‌گیرد تا علت این نابسامانیها را دریابد. و در این زمینه، گاهی سرنوشت را مقصر می‌داند و زمانی به اسطوره‌گرایی رو آورده، خیانت‌هایی را افشا می‌کند که باعث فروریزی غزنه گشته‌اند. آن «کهن دژ باستانی».

ممکن است خواننده خوشبین پس از تجزیه و تحلیل فراوان به این برداشتها برسد، اما اینکه آیا نویسنده هم در کارهایش موفق بوده یا نه، مطلبی است که باید جداگانه به آن پرداخت.

آنچه با نگاهی گذرا بسیار چشمگیر است، و به اصطلاح تو ذوق خواننده می‌زند، فضاها و مکان‌هایی نامأنوس، عدم ارتباط اشیای پرداخته شده با داستان، و عدم واقعیت‌نمایی برخی از آنها در بخش اول این مجموعه است.

فضاها و مکان‌های این بخش از داستانها، چنان از مُد افتاده‌اند که خواننده

مسابقه داستان نویسی «بهار قلم»

در آغاز فصل شکوفایی اندیشه‌ها و باروری خلاقیت‌های ادبی - هنری، مسابقه داستان نویسی «بهار قلم» را به اطلاع می‌رسانیم. کلیه علاقه‌مندان افغانی می‌توانند با فرستادن دو اثر داستانی خود، در این مسابقه شرکت کنند. نشانی: مشهد، چهارطبقه، بلوار مدرس، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، دفتر هنر و ادبیات انقلاب اسلامی افغانستان، واحد قصه.

محفل داستان مهاجران افغانی در مشهد

بیش از یک سال است که صبح هر پنجشنبه، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی مشهد، شاهد نشست صمیمانه داستان نویسان مهاجر افغانستانی مقیم مشهد است.

علاقه‌مندان داستان نویسی، جلسه را با تبادل اخبار فرهنگی - ادبی آغاز می‌کنند. سپس نوبت به نقد و بررسی اثر یکی از حضار می‌رسد که قبلاً در اختیار اعضا قرار گرفته است.

همچنین، در این محفل، هر ماه یک اثر کوتاه از نویسندگان داخل افغانستان یا نویسندگان مطرح خارجی به نقد و بررسی گذاشته می‌شود.

محفل داستان مهاجران افغانی در قم

به همت داستان نویسان مهاجر افغانستانی مقیم شهر قم، مدتی است محفل نقد و بررسی داستان در این شهر دایر است. در این محفل که هر صبح جمعه برگزار می‌شود، ضمن تبادل اخبار فرهنگی - ادبی، اثر یکی از داستان نویسان مهاجر مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد.

مجموعه داستان زیر چاپ

اولین مجموعه از داستان نویسان مهاجر افغانی با عنوان مهاجران فصل دل‌تنگی به کوشش سید اسحاق شجاعی در واحد انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی به زیر چاپ رفته است. این مجموعه شامل ۱۴ داستان کوتاه از ۱۲ نویسنده مهاجر است و بیشتر در حال و هوای هجرت و جهاد نوشته شده است و انتظار می‌رود تا اوایل سال ۷۳ وارد بازار کتاب شود.

حکومت نمی‌کند؟ یعنی ممکن است جامعه‌ای - غیر از افغانستان - وجود داشته باشد که دخترانشان با پدرانشان این قدر رو باز باشند؟! و اما بخش دوم داستانشان (فتح بزرگ، بومی گردیم مادر! و قصه زندگی) هر چند مشکلات یاد شده را ندارند، اما صراحت بیان و دخالت‌های نابجای نویسنده آنها را از نمود انداخته است. در این بخش از داستانشان، خلاقیت هنری به چشم نمی‌خورد. حرفها، زک و پوست کنده گفته شده است. به جای اینکه نویسنده درد را به تصویر بکشد، آه و ناله سر می‌دهد، و یا به جای اینکه بگذارد خواننده از اعمال اشخاص پی به خوبی و بدی آنها ببرد، خود نویسنده مستقیماً دخالت کرده قضیه را به نفع شخصیت‌های محبوب خودش فیصله می‌دهد.

در هر حال، آنچه مسلم است اینکه این داستانها در گذشته نسبتاً دوری نوشته شده‌اند. در حقیقت ما کارهای گذشته نویسنده این مجموعه را بررسی کرده‌ایم. شاید تاریخ نگارش این داستانها بسیار قدیمتر از آن باشد که ما حدس می‌زنیم. باید منتظر بود که این عزیز در غربت رفته، چه چیز تازه‌ای به ارمغان می‌آورد. با توجه به ویژگیهای مثبتی که برشمردیم، و بیش از ده سال تجربه آوارگی که ایشان کسب کرده است، هر لحظه مشتاقتر می‌شویم تا به همین نزدیکیها شاهد کارهای درخشان ایشان باشیم. به امید آن روز!

□

پانوشتها:

۱. قسمتی از معرفی نامه کوتاه آقای نورانی.
۲. چینی کسی که چین به دوش انداخته است. چینی یک نوع لباس است که معمولاً اشخاص محترم به دوش می‌اندازند.

حتی با تشییع کنندگانی که ممکن است بارها دیده باشد، نمی‌تواند ارتباط برقرار کند، چه رسد به حوادث اتفاق افتاده در آپارتمانهایی که بیشتر فضاها و مکانهای اروپایی را ترسیم می‌کنند. به عبارت دیگر، بوی بومی بودن را نمی‌دهند؛ هر چند شخصیتها از افراد بومی انتخاب شده‌اند.

گاهی بعضی از چیزها چنان با دقت پرداخته شده‌اند که انتظار می‌رود نقش عمده‌ای را می‌باید به عهده داشته باشند، اما وقتی خواندن داستان به پایان می‌رسد، وجود آنها غیر ضرور به نظر می‌آید. حتی می‌توان به راحتی، ساجق (آدامس) لاغیر شدن مرد، بزرگ شدن کت و شلوار و آزمایش چند باره حافظه را حذف کرد و هیچ لطمه‌ای بر پیکر این داستانها وارد نیاید. داستان بن‌بست و یک روز بعد از ظهر دچار این گرفتاری است.

امروزه، واقعیت‌نمایی در داستان به آن شکل حادثش مطرح نیست، همین قدر که داستان به حد باور خواننده برسد، کافی است. اما در داستانهای واقع‌گرا هنوز واقعیت‌نمایی عنصر اساسی شمرده می‌شود و داستانهای آشنای بیگانه تماماً به صورت واقع‌گرا نوشته شده‌اند. پس وجود واقعیت‌نمایی در اینها الزامی است. اما گاهی با فقدان این عنصر روبه‌رو می‌شویم:

«ساینا، مثل فنر از جا پرید... ناشیانه دامنش را بالا زد و ساقهای پُر، کشیده و سپیدش را بیرون انداخت و گفت: به نظر شما، عالیجناب این ساقها هوس‌انگیز نیست؟... به‌نام... لرزش هوس‌انگیز دخترش را از نظر گذرانند...» (سپیدی صبح)

خواننده مرتب از خود می‌پرسد: آیا چنین چیزی ممکن است. واقعیت داشته باشد؟ حتی در جامعه‌ای که پدر سالاری

باران نام مجموعه هشت داستان کوتاه از آقای حلیم تنویر است که در کشور هلند چاپ شده است. این مجموعه در ۷۶ صفحه، با تیراژ ۵۰۰۰ نسخه در سال ۱۳۷۰ منتشر گردید. ناشر، دفتر تبلیغات مجاهدین افغانستان در هلند است. نویسنده، مقدمه مفصلی در هشت صفحه و مجموعه‌اش را بیانگر دردها و رنجهای نهان ظاهر و داود خوانده است.

در مقدمه کتاب آمده است: این کتاب مجموعه بدبختیها و رنجهای مردم است و یاد نامه غربت زنهایی که...

و سپس با بیان اینکه داستان نویسی در کشور ما خیلی جوان است، سالهای بین ۱۳۳۵ و ۱۳۵۰ را دوره نطفه بندی این هنر در کشور دانسته است. وی اشاره دارد که تا کودتای ۷ شهریور ۱۳۵۷، داستان نویسی در کشور ما سیر نزولی داشته است.

از آقای تنویر و زندگی‌اش اطلاعی نداریم. خودش در مقدمه کتابش متذکر شده که زمانی در افغانستان دانشجو بوده است. ولی اینکه الان کجاست و چه مشغولیهایی دارد و کی مهاجر شده برای ما معلوم نیست. اگر اندکی از زندگینامه‌اش در مقدمه کتاب بیان می‌شد، بیش از این می‌توانستیم روی آثارش انگشت بگذاریم. به هر حال از داستانهایش پیداست که او درد آشناست، احساس زخم خورده دارد. داستانهایش سرشار از عواطف بشری است و خواننده را با عمق نا آشنای واقعتهای اجتماعی آشنا می‌سازد.

زبان تنویر نیشدار و تلخ است. روایتی دردناک از دوران ستم ظاهر و داود. به گفته خودش، مجموعه‌ای را نوشته تا یاد وطن و غم آوارگی را با دردها بیامیزد. او در داستانهایش از گذشته‌های نه چندان دور حکایت کرده است؛ گذشته‌هایی که سند مظلومیتی در تاریخ ما است. جدی می‌گوید. با احساسات داغ می‌نویسد. می‌خواهد هر چه بیشتر انسان را با وقایع همراه سازد. می‌خواهد رنج بی‌پایان و غمهای ناشناخته مردمان فقیر و مغضوبین زمین و بی‌نواهای گوشه و کنار شهر کابل آن روز را بگوید. تهیدستانی در کوچه پسکوچه‌های شهر که تا مرز بدنای گام می‌گذارند.

باران، سنگسالیهایی بر خشکسالیهای مردم کشور ماست. از قحطسالیهای خخچران گرفته تا گورستان نشینهای گمنام محله‌های پایین شهر کابل و تا زندانیان بی‌گناه و تحقیر شدگانی که تنها آشنایشان رنج زندگی است، آنان که از فقر، فرزندانیشان را به کسی می‌دهند تا لقمه نانی بخورند. شخصیت‌های باران زبان بی‌سرپرست و بیوه‌هایی است که کسی را نمی‌یابند تا گره از درد دلشان باز کند، مردان جوانی و بخت برگشته‌ای‌اند که با ناهنجاریها دست در گریبان‌اند. آنان که خاموش‌اند، ولی رنج زمانه را بر دوش تحمل می‌کنند.

تنویر نثر روان و محکمی دارد. آدم را به یاد خانم سپوژی زریاب می‌اندازد. تنویر نویسنده‌ای است که تصاویر دقیق از